**مسئله روش**

**مهروش، فرهنگ**

خردنامه پیش از ورود به بحث‏ اصلی،تلقی خودتان را از مفهوم مطالعه یا پژوهش قرآنی تبیین کنید.

به‏طورکلی می‏توان از 2 زاویه به قرآن نظر کرد؛ گاه زاویه دید یک مسلمان با مبانی کلامی اسلام یا اخص از آن مثلا به عنوان یک شیعه و با مبانی کلامی‏ شیعی به قرآن می‏نگریم و در استدلالات مختلفی‏ که در مسائل اقامه می‏کنیم،دائم به درک کلامی‏ خودمان از مسائل ارجاع می‏دهیم و گاه سعی‏ می‏کنیم به عمد از یاد ببریم که فردی مسلمانیم‏ و مبانی کلامی خود را موقتا کنار می‏گذاریم و می‏کوشیم از نگاهی برون‏دینی به مسائل بنگریم. این دو نگاه رقیب هم نیستند که بخواهیم بحث‏ کنیم کدام لازم است و کدام لازم نیست؛هریک‏ در جای خود ضروری است و مخاطب خود را دارد. مشکلی که وجود دارد اختلاف حجم آثار در این‏ دو زمینه است.آثاری که رویکردهای متکلمانه‏ را وجهه‏نظر قرار داده‏اند چندین برابر بیش از حد مطلوب است ولی میزان توجه به آثار برون‏دینی با همه اهمیت‏شان بسیار اندک و محدود است.به‏ نظر من مشکل اساسی اینجاست.به عنوان مثال در دانشگاه تهران،به عنوان یک مرکز کهن و با سابقه در تولید علم،پایان‏نامه‏های علوم قرآنی از بدو تأسیس‏ دانشگاه تا به امروز،گرچه در سال‏های نخست با گرایش به نگاه برون‏دینی همراه بودند ولی رفته‏رفته‏ به این‏سو کشیده شده‏اند.آثار فراوانی دیده می‏شود با عناوین مشابه فلان مسئله در قرآن که همگی‏ صبغه دینی دارند.

خردنامه بحث شما اندکی جنبه‏ توصیفی داشت؛یعنی برحسب واقعیات‏ موجود در جامعه پژوهش‏های قرآنی را به‏ 2 دسته درون‏دینی و برون‏دینی تقسیم‏ کردید.حالا از شما می‏خواهیم اندکی هم‏ جنبه تجویزی به بحث بدهید؛یعنی به‏ نظر شما چه نوع پژوهش قرآنی،پژوهش‏ آکادمیک محسوب می‏شود؟

من قصد در اصطلاحات را ندارم.متاسفانه‏ اصطلاحات برای ما معنایی فانتزی پیدا کرده‏ است.مثلا پژوهش برای ما جنبه تقدس پیدا کرده؛گویی هرکاری غیرپژوهشی باشد،بی‏ارزش‏ است.مثلا مجلات تمایل زیادی دارند که درجه‏ علمی-ترویجی اصلا لازم نیست؛درحالی‏که‏ رسالت آنها باهم فرق دارد.من در این بحث پرهیز دارم که دقیقا مشخص کنم اصطلاح Study یا Research یا هر چیزی از این قبیل معادل چه نوع‏ از فعالیت‏های ماست چون احساس می‏کنم هرگونه‏ سخنی در این باب،موجب رنجش خاطر بعضی‏ علاقه‏مندان به‏کار علمی می‏شود.اجمالا می‏گویم‏ که فعالیت‏های درون دینی برای مخاطبان دیندار بسیار ارضاکننده‏تر از فعالیت‏های برون دینی است. یک مومن معتقد با فعالیت‏های برون‏دینی سیراب‏ نمی‏شود.مسئله‏ای که اینجا قابل توجه است،این‏ است که مطالعه دینی برد خاص خودش را دارد؛ همچنان که مطالعه برون‏دینی کارکرد خاص خود را دارد.اگر ما کار خود را بر مبانی کلامی خود متکی‏ نکنیم،حد اقل حسنی که دارد این است که به هر دستاوردی برسیم،مورد قبول همگان خواهد بود. نقطه‏ضعف فعالیت‏های درون دینی این است که‏ به محض اینکه در میان مخاطبان آن فعالیت، افرادی پیدا شوند که ذره‏ای تفاوت در مبانی فکری‏ با گویندگان سخن داشته باشند،تمامی استدلالات‏ آن بی‏فایده و بی‏ثمر خواهد شد؛درحالی‏که در پژوهش برون‏دینی،می‏توانیم محصول فکری خود را با دیگران که در مبانی اعتقادی با آنها اختلاف‏ داریم،به اشتراک بگذاریم.یک ضعف جدی‏ دیگر در مطالعات کنونی ما-که بیشتر گرایش‏ به مطالعات درون‏دینی،دارند-این است که‏ فعالیت‏های درون‏دینی خود عمیقا از فعالیت‏های‏ برون‏دینی تغذیه می‏شوند.اگر مطالعات برون‏دینی‏ را جدی نگیریم،خیلی اوقات برای فعالیت‏های‏ درون‏دینی‏مان اطلاعات کافی و مواد خام لازم را در اختیار نخواهیم داشت.نکته دیگری که باید اضافه‏ کنم،این است همچنان که اشاره کردم روش‏ علمی،حسن مهمی که دارد این است که می‏توانیم‏ دستاوردهایمان را با همه انسان‏ها در میان بگذاریم؛ انسان‏هایی که لزوما با عقاید مذهبی ما پیوند نداشته‏ باشند.رسالت مهم علوم انسانی-چنان‏که از نامش‏ نیز پیداست-شناخت انسان است.در واقع،یکی‏ از مهم‏ترین دغدغه‏های بشر-خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان؛پیرو هر دینی و در هر جای دنیا -شناخت خود انسان است.با اینکه درحال‏حاضر طبقه‏بندی خاصی میان علوم انسانی برقرار شده و شاخه‏های جزئی‏تری نظیر علوم اجتماعی،تاریخ، حقوق،روان‏شناسی و...پدید آمده‏اند اما این به‏ معنای بی‏ارتباط بودن این علوم نیست.اینها هرکدام‏ می‏خواهند از زوایه‏ای به انسان بنگرند و دغدغه‏ مشترک تمامی این علوم انسانی،راهیابی به درکی‏ عمیق نسبت به انسان است.ما در فضای آکادمیک‏ خودافزون بر اینکه باید به فکر تأمین نیازهای خود باشیم،رسالت جهانی تولید علم را هم باید مدنظر قرار دهیم.به عبارت بهتر،باید بکوشیم تا به درستی‏ شناخته خواهد شد که ما هم به عنوان میراث‏بران‏ تمدنی بزرگ و ارزشمند وظیفه خود را به درستی‏ انجام دهیم.خب،چنین اتفاقی در صورتی خواهد افتاد که افزون بر آگاهی‏ها و توانایی‏ها در شناخت‏ دین اسلام،با دانش‏های مختلف انسانی و از زاویه‏ دید آنها هم آشنا شویم.البته مراد من از فضای‏ آکادمیک لزوما دانشگاه نیست.در شرایط کنونی‏ به‏نظر من مطلقا نمی‏توان میان دانشگاه و حوزه‏ تفکیکی از این دست قائل شد؛چرا که اگر مطالعه‏ علمی (Scientific) را مبنای تفکیک قرار دهیم، هم‏اکنون در میان حوزویان،فضلای فراوانی داریم‏ که به‏کار Scientific می‏پردازند و اگر بخواهیم‏ حوزه را با مطالعه درون‏دینی تعریف کنیم،باز در میان دانشگاهیان،شاهد آثار متعدد درون‏دینی‏ خواهیم بود.

خردنامه شما تاکید کردید که‏ مطالعه درون‏دینی و مطالعه علمی،هرکدام‏ 2 کارکرد،رسالت،برد و مخاطب متفاوت‏ دارد.سؤال من این است که چرا این دو باید به هم آمیخته شوند؟در سنت غربی،ما کاملا شاهد این تفکیک هستیم؛به‏علاوه ما سنت دانشگاه و قضای آکادمیک را از غرب‏ وام گرفته‏ایم ولی شما می‏گویید نمی‏توانیم‏ فضای آکادمیک را صرفا دانشگاه بدانیم.اما آنچه هست،با آنچه باید باشد تفاوت دارد؛ یعنی باید دانشگاه محیطی کاملا علمی باشد و حوزه نیز به رسالت خود یعنی فعالیت‏های‏ ترویجی و تبلیغی درون‏دینی بپردازد.اگر در حوزه کار آکادمیک می‏شود و در دانشگاه‏ کار تبلیغی و ترویجی می‏کنند،احتمالا این‏ به هم آمیختگی نادرست است.شاید اینکه‏ پژوهش قرآنی را شامل هر دو نوع فعالیت‏ درون‏دینی و برون‏دینی می‏شمرید،برخاسته‏ از همین درهم آمیختگی باشد؛درحالی‏که‏ سؤال من این است که پژوهش علمی و ضوابط و معیارهای سنجش آن و وجه تمایز آن از فعالیت‏های برون‏دینی و تبلیغی را مشخص‏ بفرمایید.

به‏نظر من،تفکیک موردنظر شما نه امکان دارد و نه مطلوب است.این تفکیک حتی در محیطهای‏ آکادمیک غربی هم وجود ندارد.مثلا مارتین لوتر که‏ ما او را مصلح بزرگ دینی در غرب می‏دانیم،دکترای‏ حقوق دارد و در پایان‏نامه‏اش نوشته است که عمیقا به عنوان یک عالم مسیحی ظاهر شده است.شما نمی‏توانید انتظار داشته باشید افراد،میان علایق و کار خود تفکیک کنند و مثلا بگویند چون محیط کار من دانشگاه است و من علاقه به مطالعات درون‏دینی‏ دارم،از اینجا به حوزه رحل اقامت می‏افکنم یا برعکس.قطعا چنین چیزی در عمل نه ممکن‏ است و نه مطلوب.اولین نقدی که من به راهکار پیشنهادی شما دارم،این است که جامعه‏شناسانه‏ نیست؛افراد تعلقات و پایگاه‏های اجتماعی خاصی‏ دارند و نمی‏توان آنها را از تعلقات و وابستگی‏های‏ اجتماعی‏شان جدا کرد.بنابراین باید به سراغ‏ راهکار عملی‏تری برویم.به‏نظر من،راهکار این‏ مسئله 2 چیز است؛یکی از اینکه مطالعه درون‏دینی و برون‏دینی هر دو کارهایی روشمند هستند؛البته هر کدام روش‏های خاص خود را دارند.بنابراین کافی‏ است ما بر شناسایی روش‏ها به‏اندازه کافی تاکید داشته باشیم.نکته دوم همان مسئله ساده‏ای است‏ که همه عالمان روش تحقیق بر آن تاکید دارند؛ یعنی مشخص‏کردن دقیق عنوان و تحلیل عنوان‏ متأسفانه در انتخاب موضوعی،شاهد نامگذاری‏های‏ فانتزی هستیم.موضوع زمانی دقیق انتخاب شده‏ که دامنه بحث مشخص شده باشد؛از لحاظ زمانی، از لحاظ جغرافیایی و...دقیقا بدانیم درباره چه‏ حیطه و حوزه‏ای صحبت می‏کنیم؛روش کار خود و متدولوژی کار را به درستی مشخص کنیم.از همه‏ اینها گذشته رویکردمان را هم مشخص کرده باشیم. اینکه قرار است به مسئله از دید یک مؤمن مسلمان‏ بنگرم یا به عبارتی رویکرد من کلامی است یا قرار است زاویه دید جامعه‏شناختی داشته باشیم.

اگر این دو نکته رعایت شود،آن موقع بحث از اینکه چه‏کسی حوزوی است و چه‏کسی دانشگاهی‏ و چه کسی حق دارد کار scientific انجام دهد و چه‏کسی باید کار درون‏دینی بکند،عملا بی‏معنا خواهد بود.نکته دیگری که به وضعیت کنونی دامن‏ زده،این است که استادان راهنما و مشاور در ازای‏ پایان‏نامه‏های دفاع شده از دانشگاه‏ها حقوق دریافت‏ می‏کنند.خب،همین عاملی می‏شود در تعجیل‏ در تصویب موضوع پایان‏نامه‏ها برای اینکه استادان‏ بتوانند دغدغه معیشتی خود را برطرف کنند.البته‏ منظور من این نیست که همه چنین هستند اما این‏ واقعیتی است که وجود دارد.اصلا هرجا انسان باشد، روابط انسانی هم هست؛خواه این محیط عالم‏ترین‏ عالمان را در خود جای داده باشد یا ساده‏ترین‏ مردمان را.البته این مشکل بیشتر به سیاستگذاری‏ دانشگاه‏ها برمی‏گردد.نمونه دیگر این است که در دانشگاه اصرار زیادی وجود دارد که استادان راهنما یا مشاور یک پایان‏نامه از هیأت علمی همان دانشگاه‏ باشند.بنابراین اگر من موضوعی را انتخاب کنم که‏ هیچ یک از اعضای گروه علمی آن دانشکده نتوانند از لحاظ علمی به من مشاوره بدهند،موضوع پایان‏نامه‏ یا تحقیق علمی من رد خواهد شد یا برای تغییر موضوع و اعمال تصمیماتی به منظور هماهنگ‏شدن‏ با تخصص آن استادان به من ارجاع خواهد شد.عملا برای من این امکان فراهم نیست که فردی خارج‏ از دانشکده را به‏عنوان استاد راهنما برگزینم و از او انتظار کمک داشته باشم.البته این سخنان به‏ معنای نفی تلاش‏های صادقانه کسانی نیست که‏ لزوما چنین عمل نمی‏کنند.ما درباره ضعف قانون‏ و سیستم صحبت می‏کنیم.یکی دیگر از مشکلاتی‏ که ما در این زمینه با آن مواجهیم،مشکل فرهنگی‏ است که البته مشکلی قدیمی وکهن محسوب‏ می‏شود و آن این است که متأسفانه ایرانی‏ها هیچ‏گاه نقد را جدی نگرفته‏اند.اگر از موارد خاصی‏ که بنابه اقتضائات سیاسی نقد شده عبور کنیم که‏ البته همین نقدها هم معمولا با تحقیر همراه بوده‏ است،عمده مقالاتی که در حوزه‏های مختلف علوم‏ انسانی-به‏ویژه مطالعات اسلامی و قرآنی نوشته‏ می‏شوند-نقد نمی‏شوند.اگر هم مقاله‏ای در نقد اینها نوشته شود،آن را به معنای تهاجم می‏دانند و به همین دلیل،نقد معمولا وقتی صورت می‏گیرد که ضرورتی غیرمعرفتی ایجاب کرده باشد.هرگز یک ویراستار به‏عنوان یار شاطر نویسندگان دیده‏ نمی‏شود بلکه همیشه بار خاطر محققان بوده است. این ناشی از همان نبود فرهنگ و فضای نقد در جامعه علمی ماست ردنامه فکر می‏کنید اگر کسی‏ بخواهد یک پژوهش علمی انجام دهد- مثلا به‏عنوان پایان‏نامه کارشناسی‏ارشد یا دکتری-چه باید بکند تا معیارهای موردنظر شما در آن رعایت شده باشد؟

همان‏طور که اشاره کردم انتخاب موضوع یکی‏ از مهم‏ترین و اساسی‏ترین معیارهای سنجش‏ علمی‏بودن یک کار پژوهشی است.به‏نظر من، انتخاب موضوع حدود 60 درصد کار پژوهشی‏ محسوب می‏شود.مثلا اگر یک پژوهشی قرار است یک سال طول بکشد،باید 9 ماه بر سر انتخاب‏ موضوع کار شود؛یعنی همه مطالعات اساسی‏ پژوهش باید پیش از آنکه وارد مراحل اجرایی‏ کار شود،صورت گرفته باشد.تعیین موضوع کار ساده‏ای نیست؛مقداری مطالعه اولیه نیاز است. پژوهشگر باید روش‏های مختلف را بشناسد تا بتواند آن مورد که برای کارش مناسب است را انتخاب کند. متاسفانه خیلی افراد پس از آنکه مشغول نوشتن‏ پایان‏نامه‏شان می‏شوند،وقتی شروع به گردآوری‏ اطلاعات می‏کنند تازه درک عمیقی نسبت به‏ موضوع پیدا می‏کنند که آن موقع دیگر دیر شده‏ است.قبل از اینکه موضوع تصویب شود،باید این‏ مراحل به‏درستی طی شده باشد؛به همین دلیل‏ است که تاکید می‏شود پایان‏نامه باید سؤال و فرضیه‏ داشته باشد تا مسیر کار از همان ابتدا مشخص باشد. پلان کار از ابتدا روشن است ولی متاسفانه هیچ یک‏ از اینها در محیطهای آکادمیک ما جدی گرفته‏ نمی‏شوند و بیشتر نوعی کاغذبازی تلقی می‏شوند که باید صرفا آنها را پشت سر گذاشت؛در حالی‏ که اغلب مشکلات در نگارش پایان‏نامه‏ها از همین‏ انتخاب موضوع ناشی می‏شود.

خردنامه به‏نظر شما در پژوهش‏های‏ آکادمیک در حوزه علوم قرآنی با خلط میان‏ روش‏های مطالعات درون دینی و برون‏دینی‏ مواجه نیستیم؟چه‏بسا این آمیختگی در ذهن استادان این رشته نیز وجود داشته باشد و نتوانند این دو سنخ مطالعه را از هم تفکیک‏ کنند.

چرا،این واقعا یک مسئله جدی است.علاقه‏ شخصی من به حوزه ادبیات دعایی است.بارها شده‏ با بزرگی مشورت کرده‏ام و مثلا پرسیده‏ام دعای‏ عرفه حقیقتا از امام حسین(ع)است؟در جواب این‏ سؤال که از بودونبود شی‏ء است،به من پاسخ از سنخ‏ باید و نباید داده‏اند و گفته‏اند:«شما این دعا را بخوان، خواندنش قطعا ثواب دارد».بارها دیده‏ام که در یک‏ بحث علمی از بودونبود مسئله،فردی به دلیل‏ تحصیلات اصولی‏اش از اصول علمیه استفاده کرده‏ است یا مثلا در یک بحث تاریخی گفته می‏شود اصل بر عدم تقدیر است؛یعنی گاه روش‏های علوم‏ مختلف باهم خلط می‏شود؛درحالی‏که هریک از این علوم رسالت مشخصی دارند با روش‏هایی کاملا مشخص.فقیه نمی‏تواند در پاسخ سؤال مقلد او را به‏ تحقیقات علمی بلندمدت ارجاع دهد؛بنابراین در آنجا استفاده از اصول عملیه کاملا عادی است ولی‏ وقتی مسئله بحث در بودونبود شی‏ء است به بحث‏ از تکلیف متکلف،در قبال آن موضوع نمی‏توانیم او را به اصول عملیه ارجاع دهیم.در مسائل تاریخی‏ ما محدودیتی از نظر زمانی نداریم.امروز فرضیه‏ای‏ داده می‏شود و فردا نقد می‏شود و فردای دیگر حرف‏ جدیدتری زده می‏شود.ثانیا در اینجا عمل‏گرایی‏ اصلا بی‏معناست.

خردنامه آیا خاستگاه این نوع‏ اختلاط در روش‏ها را همان عدم تفکیک میان‏ حوزه‏های مختلف مطالعات دینی نمی‏دانید؟

من شخصا معتقدم تمام کسانی که مطالعات‏ برون‏دینی می‏کنند،عمیقا نیاز به آشنایی با مباحث‏ درون‏دینی دارند و کسانی که مطالعات درون‏دینی‏ نیازمندند بنابراین نمی‏توان از خلط مباحث‏ دانشگاهی و حوزوی باهم جلوگیری کرد و اساسا این کار نتیجه عکس خواهد داد.به‏علاوه بر فرض‏ هم که میان این دو حوزه تفکیک کردید،نهایتا از خلط روش‏های مطالعه درون‏دینی و برون‏دینی‏ جلوگیری می‏کند.خیلی اوقات روش‏های مطالعه‏ برون‏دینی باهم تعارضاتی دارند که آن تفکیک، راه‏حلی برای این موضوع نیست بلکه ما باید اولا بر روش‏شناسی و ثانیا بر فرهنگ نقد تاکید کنیم و در این صورت،عالمانی‏ خواهیم داشت که هم با درون دین‏ و هم با برون دین به‏خوبی آشنایند ولی از خطر خلط در امان‏اند.مشکل‏ را باید این‏طور حل کرد.

خردنامه به‏نظر شما چه کاستی‏هایی در نظام‏ آموزشی علوم قرآنی وجود دارد که پژوهش‏های قرآنی شایسته‏ -خصوصا پژوهش‏هایی از سنخ علمی و برون‏دینی-کمتر صورت می‏پذیرد؟

به‏نظر من یکی از دلایل مهمی‏ که سبب شده در کشور ما مطالعات برون‏دینی‏ جدی گرفته نشود یا به تعبیری مطالعات علمی‏ Scientific امکان طرح جدی پیدا نکند،نبود زمینه‏اش است.در هر فضا و زمینه‏ای انجام‏ مطالعات Scientific ممکن نیست.اکثر قریب‏ به اتفاق دانشجویان رشته علوم قرآنی،فلسفه‏ علم نخوانده‏اند و این بدین معناست که با معانی‏ فلسفی علم به معنای Science بیگانه‏اند.بنابراین‏ نمی‏توانند از منظر عالم علوم تجربی به موضوع نگاه‏ کنند و محصولی تولید کنند که علمی تلقی شود. طبیعی است که در چنین فضایی،تنها چیزی که‏ یاد می‏گیرند،روش‏های متکلفانه یا همان روش‏های‏ درون‏دینی است و کارهای خود را که نمی‏توانند بر مبانی فلسفی استوار کنند،برمبنای متکلفانه‏ استوار می‏کنند.متأسفانه هنوز در این رشته به این‏ احساس نیاز پرسیده‏ایم؛نه فقط در رشته علوم قرآنی‏ و حدیث بلکه دانشجویان الهیات نیز همین مشکل‏ را دارند.عمده کسانی که فضای سنتی کشور را نقد می‏کنند و بعضی پرستیژ دانشگاهی هم دارند وقتی‏ پای صحبتشان بنشینی،می‏بینی اینها هم از همان‏ روش‏های سنتی استفاده می‏کنند و به تعبیری منبر می‏روند ولی منبرشان تحت ویندوز است؛یعنی‏ سخن آنان تفاوت ماهوی با آنچه نقد می‏کنند ندارد. این صرفا به این خاطر است که آنها با مبانی فلسفی‏ بیگانه‏اند.نقطه ضعف دیگر ما مسئله آموزش روش‏ است.وقتی این قبیل سخنان را طرح می‏کنم،طبعا انتظار ندارم که پدران رشته علوم قرآن و کسانی که‏ این رشته را بنیان نهاده‏اند،بتوانند برای حل این‏ مشکلات اقدام کنند.آنها تلاش خود را کرده‏اند و این رسالتی است که بر دوش جوان‏ترهاست.نسل‏ قدیم این رشته قطعا نخواهند توانست گامی برای‏ اصلاح این مشکلات بردارند.آنها اگر معطی شیئی‏ بودند،که خود فاقدش نبودند؛نسل جدید باید خودشان خارج از قضای رشته علوم قرآنی این‏ ویژگی‏ها را کسب کنند و بعد آن را در رشته بومی‏ کنند.

خردنامه به‏جز فلسفه علم، آموزش چه موارد دیگری را برای دانشجویان‏ این رشته ضروری می‏دانید تا پس از فارغ التحصیلی قادر باشند یک پژوهش‏ آکادمیک و علمی انجام دهند؟

به‏نظر من،برای دانشجوی رشته علوم قرآن و حدیث،دروسی به‏عنوان پیش‏نیاز مطرح است که‏ باید به‏خوبی بر آنها مسلط شود.دروسی هم هست‏ که باید به‏صورت اختیاری حد اقل یکی دوتا را خوب بشناسد.اما دروس پیش‏نیاز دانشجوی رشته‏ الهیات؛باید عربی بلد باشد.در این تردیدی نیست. بر انگلیسی نیز باید مسلط باشد.اگر من خودم به‏ آلمانی تسلط داشتم،حتما بر آلمانی هم تاکید می‏کردم زیرا در عمل دیده‏ام که مستشرقان آلمانی‏ چه مطالعات جدی‏ای درباره اسلام انجام داده‏اند که بسیاری از آنها به انگلیسی هم ترجمه نشده‏ است.زبان روسی هم همین‏طور.بالاخره روسیه‏ از کشورهای بزرگ دنیاست و محققان برجسته‏ای‏ دارد و متأسفانه ما همیشه نسبت به این فضاها بیگانه بوده‏ایم.به جز مسئله زبان معتقدم دانشجوی‏ قرآن و حدیث باید کاملا بر فقه مسلط باشد.چه از باب اینکه اگر فقه نداند به‏ خلطهایی دچار خواهد شد و چه از باب اینکه فقه از علومی است که بسیار به فضای سنتی و کهن علوم قرآن و حدیث نزدیک است.اصول فقه نیز که بسیاری از مباحث هرمنوتیکی‏ را در خود جای داده،تنها روش فهم‏ متون فقهی نیست بلکه روش فهم‏ قرآن و سنت است که طبیعتا موضوع‏ این رشته هم هست.علاوه بر موارد فوق،مهارت‏هایی نظیر آشنایی با رایانه،کتاب‏های مرجع،روش‏های‏ جست‏وجو و به‏طورکلی گردآوری‏ اطلاعات با استفاده از ابزارهای روز نیز چیزی است‏ که دانشجویان باید از آن برخوردار باشند.از اینها که‏ بگذریم نقصان جدی دیگر در رشته الهیات،روش‏ تحقیق است.دانشجویان ما حد اقل‏های لازم در زمینه روش تحقیق را ندارند.نهایتا 2 واحد روش‏ تحقیق گذرانده‏اند که حتی همین هم در بعضی‏ رشته‏ها مثل فقه و مبانی حقوق گنجانده نشده‏ است.به‏هرحال 2 واحد روش تحقیق بسیار کم‏ است.حتی به‏نظر من برای دانشجویان رشته‏ الهیات باید دوره کارآموزی تعریف شود.در بسیاری‏ از رشته‏های فنی و حتی برخی رشته‏های علوم‏ انسانی-مثل رشته حقوق-دانشجویان موظف‏اند کارآموزی بگذرانند.چنین چیزی در رشته الهیات‏ باعث می‏شود دانشجو عملا با روش‏های گردآوری‏ اطلاعات و مسائلی از این دست آشنا شود.

در کنار این مهارت‏های پیش‏نیاز یا واجب،علوم‏ دیگری نیز هستند که آشنایی با حد اقل یکی از آنها برحسب علایق شخصی دانشجو ضروری است.من‏ الان نمی‏توانم همه موارد را اسم ببرم؛صرفا می‏توانم‏ برحسب تجربیات شخصی خودم به بعضی اشاره‏ کنم.دانشجوی الهیات باید در یکی از علومی که‏ اسم می‏برم،در حد دانشجوی لیسانس آن رشته‏ توانایی داشته باشد.مواردی نظیر جامعه‏شناسی، (جامعه‏شناسی فرهنگی یا مردم‏شناسی)،ادبیات‏ به‏ویژه نقد ادبی و سبک‏شناسی،زبان‏شناسی‏ (چنان‏که می‏دانید بسیاری از مستشرقان از محافل‏ زبان‏شناسی برخاسته‏اند)،معناشناسی(به‏ویژه در 2 اثر مشهور ایزوتسو اهمیت آن به‏خوبی مشهود است)،دین‏شناسی و مطالعات ادیان،همچنین‏ مطالعاتی از نوع تطبیقی بین ادیان مختلف که در جاهایی مثل دائره المعارف دین الیاده انجام شده‏ است،نگاهی پدیدارشناسانه به اصل ماهیت و چیستی دین وجود دارد.در زمینه یهودشناسی و مسحیت‏شناسی غربیان تلاش‏های خوبی کرده‏ و مطالعات تطبیقی هم انجام داده‏اند.متاسفانه در ایران کسانی هستند که بدون آنکه یک خط عبری‏ خوانده باشند،تورات را مطالعه می‏کنند و بین‏ تورات و اسلام مطالعه تطبیقی انجام می‏دهند؛یا در حالی که کمترین اطلاعی از زبان لاتینی یا عبری‏ ندارند،انجیل را مطالعه می‏کنند.گاهی اوقات اصلا از ستون آپوکریفا و تفاسیر انجیل و تورات و امثال‏ آن خبر ندارند و دست به کار تطبیقی می‏زنند.در همین رابطه،می‏توان به مطالعه بعضی زبان‏های‏ خاص اشاره کرد.من پیش‏تر زبان‏های واجب را نام‏ بردم.فکر می‏کنم به‏جز آنها آموختن حد اقل یکی‏ یا بیشتر از این زبان‏ها نیز ضروری است؛سریانی، عبری،آرامی،فارسی‏باستان و...به موارد فوق‏ روان‏شناسی را هم می‏توان افزود.موارد دیگری به‏ خاطرم نمی‏رسد.

خردنامه هرکدام از اینها در حد یک رشته دانشگاهی است و تخصصی ویژه‏ می‏طلبد؛شما چگونه از دانشجوی این رشته‏ انتظار دارید در حد معلومات لیسانس از این‏ مطالب آگاه باشد؟آیا منظورتان این است که‏ اینها در سرفصل‏های آموزشی رشته علوم‏ قرآن و حدیث قرار گیرد؟

قطعا،ما بیش از 2 واحد درسی اختیاری‏ نمی‏توانیم در هریک از این زمینه‏ها ارائه کنیم. به عقیده من،دانشجوی رشته الهیات باید در حد لیسانس در یکی از این رشته‏ها نیز تخصص داشته‏ باشد.البته از سوی متصدیان امر نیز باید امکاناتی‏ فراهم شود تا در فضای دانشکده‏های علوم انسانی‏ تعاملی ایجاد شود.استادانی از این رشته‏ها به معرفی‏ این رشته‏ها ارتباط برقرار شود.

خردنامه شما به‏طورکلی چه سیر تحصیلی‏ای را برای دانشجویان این رشته از مقطع لیسانس تا دکتری در نظر می‏گیرید؟

در دوره لیسانس اولا باید با اصطلاحات این رشته‏ خوب آشنا شود تا اصطلاحات را اشتباه یا به جای‏ یکدیگر به‏کار نبرد و مفاهیم را باهم خلط نکند.ثانیا متدولوژی‏های پژوهش در رشته علوم قرآن و حدیث‏ را بشناسد؛چه متدهایی که قدما به کار می‏بردند و چه متدهایی که در دوران معاصر توسط مستشرقان‏ به‏کار گرفته شده،یا متدهایی که در فضای رشته‏ ما معمول است و نمونه‏هایی دارد؛یعنی متدهایی‏ که تا به حال سابقه داشته و دیگران به‏کار برده‏اند. را خوب یاد بگیرد.به‏علاوه دانشجو باید منابع رشته‏ را به خوبی بشناسد.من الان افراد زیادی را می‏شناسم که اگر یک کلمه جدید در یک حدیث‏ ببینند(مثلا اینکه اسم یک نفر ابن شهاب زهری‏ است یا زهری؟!)هیچ راهی جز پرسیدن از دوست‏ و استادشان ندارند تا این ابهام را برطرف کنند.اگر اسم یک شهری را بشنوند که تابه‏حال نشنیده‏اند، تنها راهی که برای آشنایی بیشتر با این شهر سراغ دارند،این است که از استادان یا دوست‏شان‏ بپرسند؛یعنی به روش‏های شفاهی متکی‏اند و با منابع کار آشنا نیستند.طبیعتا نمی‏شود از چنین‏ فردی انتظار پژوهش جدی داشت.دوره لیسانس‏ اساسا دوره تعمیق آشنایی‏ها با خود رشته است. وقتی می‏گوییم فرد قرار است کارشناس شود یعنی‏ باید این چند مهارت را که برشمردم به‏دست آورده‏ باشد؛یعنی اصطلاحات،منابع و متدولوژی‏های‏ رشته را به خوبی بشناسد.در دوره کارشناسی‏ ارشد،دانشجو باید به دنبال روش‏های جدید بگردد؛ روش‏هایی که تاکنون با آنها آشنا نشده است.با علومی که پیش‏تر به‏عنوان دانش‏های اختیاری ذکر کردم،آشنا شود